

## افراط‌گرایی خشونت‌آمیز تحت تأثیر مبانی فکری بنیادگرایی (۱): مروری بر نظریه‌های علوم اجتماعی\*

ترجمه: فاطمه متوسلی<sup>۱</sup>

### چکیده

در مبحث مواجهه با تروریسم، واژه بنیادگرایی به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما همچنان تعریف درستی برای آن ارائه نشده است. تمرکز دقیق بر بنیادگرایی ایدئولوژیکی احتمال دلالت ضمنی بر این امر، که عقاید بنیادی عامل و یا حداقل پیش درآمد لازم برای تروریسم می‌باشند، را در پی دارد، درحالی‌که می‌دانیم این مسأله صحت ندارد. مسیرها و سازوکارهای گوناگونی از درگیری تروریستی برای افراد مختلف در زمان‌ها و شاید شرایط متفاوت به شیوه‌های متفاوتی عمل می‌کنند. این مقاله به بررسی مشکلات در تعریف بنیادگرایی و گرایش به سیاست بنیادی، می‌پردازد و نشان می‌دهد که بنیادگرایی، و بطور ویژه درگیری در اقدامات تروریستی، بهتر است بعنوان مجموعه‌ای از فرآیندهای گوناگون مورد توجه قرار بگیرند. در ادامه تعدادی نظریه به صورت بالقوه نویدبخش، از جمله نظریه جنبش اجتماعی، روانشناسی اجتماعی و نظریه تغییر، که می‌توانند به مطالعات بعدی آن فرآیندها کمک کنند، مرور می‌شوند. در آخر، این پژوهش تعدادی چارچوب محتمل را به منظور درک این امر که چگونه این فرآیندها می‌توانند کنش مرتبط با تروریسم را تسهیل کنند، شرح می‌دهد.

واژگان کلیدی: تروریسم، اقدامات تروریستی، بنیادگرایی، افراط‌گرایی، نظریه‌های علمی اجتماعی

\* Randy Borum (2012). "Radicalization into Violent Extremism I: A Review of Social Science Theories". *Journal of Strategic Security*. 4(4). 7-36. DOI: <http://dx.doi.org/10.5038/1944-0472.4.4.1>

## مقدمه

تقریباً یک دهه بعد از اعلان جنگ با تروریسم، اکنون واضح است که اگر در گذشته این چنین نبود، در حالیکه حذف تروریست‌ها از صحنه جنگ و اخلال در توطئه‌های تروریستی از اهداف با اولویت بالا هستند، و باید باشند، اما همچنان برای خنثی کردن تهدید جهانی افراط‌گرایی خشونت‌آمیز کافی نیستند. برای مقابله با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز یا CVE باید تلاش موفقیت‌آمیزی به منظور جلوگیری از جریان‌های افراطی جدید صورت بگیرد. مفروض دانستن این امر که یک ایدئولوژی خاص عامل چنین خشونت‌هایی است، که البته این موضوع حتماً بحث برانگیز است، گروهی را بر متوقف کردن فرآیند "بنیادگرایی" متمرکز کرده، که در این پژوهش تحت عنوان از بنیادگرایی تا افراط‌گرایی خشونت‌آمیز یعنی RVE به آن اشاره شده است. بکار بردن اصطلاح RVE ممکن است گمراه‌کننده باشد، اما هدف از بکار بردن این واژه در این پژوهش اشاره نمودن به فرآیندهایی است که طی آن افراد عقایدی را می‌پذیرند که علاوه بر توجیه خشونت‌های موجبات آن را نیز فراهم می‌کنند، و اینکه چگونه براساس آن از بینش تا کنش پیش می‌روند، یا نمی‌روند. انجام موفقیت‌آمیز این پژوهش مستلزم میزانی از شناخت نسبت به تأمین‌کنندگان و اهداف افراط‌گرایی خشونت‌آمیز می‌باشد (تیلور و هورگان، ۲۰۰۶: ۶۰۱-۸۵۸).

این تلاش باید علاوه بر کاوش به منظور فهم این مسأله که افراد به چه فکر می‌کنند، در پی دستیابی به این امر باشد که آنان چگونه به اندیشه فعلی دست یافته‌اند، و در نهایت به چگونگی پیشرفت یا عدم پیشرفت از بینش تا کنش دست یابد. این اقدام تنها براساس یک نظریه و یا نظم واحد نیست. هر چارچوب سودمندی باید قادر باشد سازوکارهایی را در سطوح مختلف جزئی یا فردی و کلی یا اجتماعی / فرهنگی با هم ترکیب کند (ولدهویس و استوان، ۲۰۰۹). همچنین، این مهم باید براساس این واقعیت باشد که زمانی که مسأله افراط‌گرایی خشونت‌آمیز در میان است، "یک اندازه برای همه مناسب نیست".

اما تمرکز بر بنیادگرایی خطر دلالت کردن بر این مفهوم را دارد که عقاید بنیادی نمایانگر و یا حداقل پیش‌درآمد تروریسم هستند. در حالیکه می‌دانیم این مفهوم صحت ندارد. بیشتر افرادی که عقاید بنیادی را می‌پذیرند درگیر اقدامات تروریستی نمی‌شوند و تعداد بسیاری از تروریست‌ها، حتی افرادی که به دروغ ادعای "جنبش" دارند، عمیقاً طرفدار ایدئولوژی نبوده و ممکن است به هیچ مفهوم سنتی بنیادی نباشند. روش‌ها و سازوکارهای مختلفی برای افراد گوناگون در مراحل زمانی مختلف، و احتمالاً در زمینه‌های متفاوت به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کنند (بخاری و دیگران، ۲۰۰۶).

بنیادگرا شدن با پروانیدن یا اتخاذ عقاید افراط‌گرایی که توجیه‌کننده خشونت است تنها یکی از راه‌های درگیری تروریستی است، اما مطمئناً تنها راه ممکن نیست. سیاست‌ها و اقدامات آگاهانه برای کاهش و ممانعت از شیوع افراط‌گرایی خشونت‌آمیز علاوه بر نمونه‌های عمومی مستلزم درک انواع گونه‌های مختلف

می‌باشد. سوال عمده‌تر این است که چطور افراد درگیر اقدامات تروریستی می‌شوند، درگیر می‌مانند و گاهی کناره می‌گیرند. مطالعه فرآیندهای درگیری در اقدامات تروریستی صرفاً اقدامی "علمی" نیست؛ بلکه فراهم آورنده بنیانی است برای "موج بعدی" کوشش‌های CVE جهانی، یعنی افرادی که بر پیشگیری متمرکز شده‌اند.

## ۱- تعریف مسأله بنیادگرایی

اولاً مباحثه کم و حتی اجماع کمتری در مورد معنای "بنیادگرایی" و "افراط‌گرایی" وجود دارد (ان‌هاپکین و کاهانی‌هاپکین، ۲۰۰۹: ۹۹-۱۱۳). باتوجه به این امر که محققین و دولتمردان نمی‌توانند در تعریف تروریسم به اجماع برسند، شاید وجود چنین دامنه گسترده‌ای از نظریات، حتی در تعریف مفهوم جزئی‌تر مرتبط با بنیادگرایی، نباید زیاد شگفت‌آور باشد. علیرغم اینکه مدعای بسیاری از تلاش‌ها در حوزه CVE از "جنگ با تروریسم" به "مبارزات عقیدتی" تبدیل شده است، پرسش‌هایی نظیر اینکه کدام عقاید، در میان چه کسانی و با چه میزانی از افراط‌گرایی مورد بحث هستند. یا گاهی تنها از آن پرسش‌ها چشم‌پوشی می‌شود (پین، ۲۰۰۹: ۱۲۸-۱۰۹).<sup>۱</sup> با این وجود واژه "افراط" به فاصله گرفتن از هنجار اشاره دارد، این عامل به تنهایی مبنایی کافی برای تبیین تهدید امنیتی نمی‌باشد. همچنین، چگونگی تبیین این تهدید، دلالت‌های<sup>۴۹</sup> پیچیده‌ای بر نحوه درک و ارجاع به این مفهوم دارد. از سویی دیگر، تعریف این واژه به سادگی موضوعی برای مباحث فراگیر پُست‌مدرنی و انتزاعی نیست نه به این معنی که مشکلی در مورد آن وجود داشته باشد، بلکه مشکل کاربردی خاص، شناخت و توصیف مفهومی است که افراد بسیاری عقیده دارند غامض‌ترین تهدید برای امنیت جهان در عصر حاضر می‌باشد (سدگوک، ۲۰۱۰: ۴۹۴-۴۷۹).

گاهی، مفاهیم "بنیادگرایی" و "تروریسم" با یکدیگر تلفیق می‌شوند. در این پژوهش واژه بنیادگرایی به منظور اشاره به فرآیند ایجاد عقاید و ایدئولوژی‌های افراط‌گرایی استعمال می‌شود. واژه شیوه‌های عملی یا متون عملی به فرآیند درگیری در اقدامات تروریستی یا فعالیت‌های افراط‌گرایی خشونت‌آمیز اشاره دارد. برخی از افراد، شاید حتی بیشتر آنان، که عقاید بنیادی و توجیهات خشونت‌آمیز دارند درگیر اقدامات تروریستی نمی‌شوند. تعدادی از برترین سرشماری‌های در دسترس جهانی مانند پو<sup>۱</sup> و گالوپ<sup>۲</sup> اظهار می‌کنند که ده‌ها میلیون مسلمان در سرتاسر جهان با "تمایلات جهادی" موافق هستند، با این حال، بیشترشان درگیر خشونت نمی‌شوند (آتران، ۲۰۱۰). درحالی‌که، شاید تعداد زیادی از تروریست‌ها، طرفدار ایدئولوژی یا معتقدین

<sup>1</sup> Pew

<sup>2</sup> Gallop

راستین اصول افراط‌گرایی فرقه‌ای نیستند. تنها برخی اطلاع و دغدغه‌ای سطحی در مورد ایدئولوژی بنیادی دارند. آنان بنا به دلایلی دیگر جذب گروه و فعالیت شده‌اند. در مواردی و نه همیشه، آرمان و عمل با هم مرتبط هستند. لذا ضروری است که تفاوت میان آن دو را درک کنیم.

ادبیات سیاسی و علمی جهت تبیین ویژگی‌های وابسته به ایدئولوژی افراط‌گرایی که امنیت جهانی و ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد، و این پرسش که آیا ایدئولوژی‌های افراط‌گرایی در غیاب اقدامات خشونت‌آمیز همچنان حائز اهمیت هستند، مورد کم‌توجهی قرار گرفته‌اند. حتی کار گروه ریاست جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۰۹، در مواجهه با ایدئولوژی افراط‌گرایی بنیادی، پیشنهاد داد که حکومت تمرکز عمده خود را از افراط‌گرایان خشونت‌آمیز بر غیرخشونت‌آمیزها معطوف کند. شاید مطرح کردن مذاکرات بطور مبسوط در میان ایدئولوژی‌های افراط‌گرای بنیادی حائز اهمیت باشد؛ چراکه در این صورت می‌تواند در پرتو آنچه بدان شناخته شده‌اند مورد ارزیابی قرار گیرند، ضمن اینکه، روشن‌گر آنچه که در تحول از بنیادگرایی تا افراط‌گرایی خشونت‌آمیز نیاز به شناخته شدن دارد، می‌باشد.

حتی با صرف نظر کردن از تعداد بی‌شمار ایدئولوژی‌های خشونت‌آمیز در دنیا و محدود کردن تمرکز تنها بر ایدئولوژی اسلام‌گرای ستیزه‌جو، همچنان ابهامات بسیاری وجود دارد. جوردن<sup>۱</sup> و بویکس<sup>۲</sup> تعدادی اصول معین برای ایدئولوژی اسلامی پیشنهاد می‌دهند که می‌توانند نشانگر نگرانی امنیتی باشند، به ویژه آنهایی که بر اساس اندیشه‌های جدایی طلبانه و ضددموکراسی هستند، و غرب را برای تمام مسائل مرتبط با اسلام متهم می‌کنند یا می‌توانند بطور مستقیم و غیرمستقیم از اقدامات تروریستی حمایت کرده و یا آن اقدامات را مورد اغماض قرار دهند (جوردن و بویکس، ۲۰۰۴: ۱۷-۱). این مسأله حداقل برای کشورهای دموکراتیک غربی، نقطه آغازی منطقی به نظر می‌آید. نیومن<sup>۳</sup> با الهام گرفتن از لغت‌نامه تفکر سیاسی پالگریو مک‌میلان<sup>۴</sup> بیان می‌کند که:

"افراط‌گرایی می‌تواند به منظور ارجاع به ایدئولوژی سیاسی که مخالف ارزش‌ها و اصول اساسی اجتماع است بکار رود. در بیانیه لیبرال دموکرات‌ها این واژه می‌تواند برابر با هرگونه آرمانی که از برتری مذهبی یا بنیادی حمایت می‌کند و یا با اصول اساسی دموکراسی و حقوق بشر جهانی مخالفت می‌کند بکار برده شود. این واژه همچنین می‌تواند به منظور توصیف شیوه‌هایی که فعالان سیاسی تلاش می‌کنند تا از طریق آن اهداف خود را محقق سازند، مورد استفاده قرار گیرد، به این معنا که در راستای تحقق اهداف خود از بکار بردن مفاهیمی که بیانگر نادیده گرفتن زندگی، آزادی و حقوق بشر دیگران است بهره می‌جویند" (نیومن، ۲۰۱۰: ۱۲).

<sup>1</sup> Jordan

<sup>2</sup> Boix

<sup>3</sup> Neuman

<sup>4</sup> Palgrave Macmillan Dictionary of Political Thought

مسأله بنیادی‌تر و نهفته، که اغلب در مذاکرات درخصوص "مشخص کردن حد و مرز" بحثی در مورد آن صورت نمی‌گیرد، این است که "آیا میان اصول اولیه اسلام و تفاسیر و انحرافات تعالیم اسلامی توسط افراط-گرایان خشونت‌آمیز ستیزه‌جو تمایز وجود دارد؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ این پرسش میزان این تمایز چقدر است؟" علیرغم اطمینان‌بخشی رئیس‌جمهورهای ایالات متحده و برخی دیگر، در مقابل، در کشورهای اسلامی و دیگر کشورها افراد زیادی همچنان فکر می‌کنند که غرب با اسلام و نه تنها با افراط‌گرایان خشونت-آمیز و ایدئولوژی آن در جنگ است. هنگامی که کشورها نمی‌توانند مشخص کنند که با کدام تفکر خاص مخالف هستند، اطمینان‌بخشی آنان از اعتبار ساقط می‌شود.

برخی تلاش کرده‌اند تا با این توضیح که اسلام دینی است که به شکل متعارف، حداقل به شیوه امروزی و به صورت آشکار تنفر نسبت به غیرمسلمانان را ترغیب نمی‌کند و حکم به کشتار غیرنظامیان شهری نداده و آن را توجیه نمی‌کند، میان اسلام و اسلام‌گرایی تمایز قائل شوند. اما اسلام‌گرایی یا دیگر متغیرهای این واژه ایدئولوژیکی نه به مذهب، بلکه به ایدئولوژی سیاسی تمامیت‌خواه که از حس قوی ضدغربی و ضددموکراسی نشأت گرفته و قصد دارد به هر شیوه‌ای دنیا را فتح نماید، اشاره دارد (مظفری، ۲۰۰۷: ۲۱). مسأله این است که رهبران ستیزه‌جو، به ویژه از اواخر دهه ۱۹۸۰، قادر بوده‌اند، بطور موثر، از اسلام یعنی مذهب بعنوان سکو یا ابزاری جهت انتقال و ارسال این ایدئولوژی افراط‌گرایی بهره ببرند. بعنوان شاهدی بر این تمایز، آنان به این ۵۱ حقیقت اشاره می‌کنند که بیشتر پیروان این مذهب موافق با ایدئولوژی خشونت‌آمیز نیستند و مطمئناً با خشونت رفتار نمی‌کنند، افزون بر این بسیاری از مقامات مسؤل ایدئولوژی ستیزه‌جو بطور خاص افرادی مذهبی یا دین‌دار نیستند.

اخیراً در مقابل، دیدگاه دیگری مطرح شده است، برای مثال در کتاب سال ۲۰۰۸ رابرت اسپنسر<sup>۱</sup> با عنوان جهاد خفی که براساس آن تعالیم و متون اصلی اسلام حکم به انقیاد و جنگ با غیرمسلمانان، یعنی مرتدین، را داده و از قوانین شریعت بعنوان تنها منبع قانونی حکومت سیاسی و اجتماعی حمایت می‌کند (اسپنسر، ۲۰۰۸). از این‌رو اسپنسر چنین استدلال می‌کند که چیزی بعنوان "اسلام میانه‌رو" وجود ندارد. او در مصاحبه سال ۲۰۰۸ ادعای خود را به شیوه ذیل مطرح کرده است:

«دیدگاه ابن ورق که مسلمانان میانه‌رو داریم، اما اسلام میانه‌رو نداریم؛ دقیقاً براساس این واقعیت است که هیچ فرقه درست اسلامی و مکتب فقهی اسلامی وجود ندارد که لزوم تلاش به منظور سلطه سیاسی قانون اسلام و انقیاد مرتدین براساس آن قانون را آموزش ندهد» (همان). طرفداران این دیدگاه اذعان می‌کنند که، بسیاری از مسلمانان به ویژه مسلمانان آمریکایی، پایبند به انجام اعمال عبادی نیستند اما مدعی هستند که

<sup>۱</sup> Robert Spencer

قوانین ضددموکراسی دقیقاً آن چیزی است که تعالیم اسلامی توصیه می‌کند. آنان میان جدایی‌طلبان، ضددموکرات‌ها و آموزه‌های خشونت‌آمیز افرادی که به "افراط‌گرایان خشونت‌آمیز" شهرت دارند، و تعالیم اصیل اسلامی هیچ تمایزی قائل نیستند. آنها بر این باور هستند که اظهارات‌شان نمی‌تواند بدون اینکه متهم به تعصب شده و برچسب اسلام‌هراسی بخورد بطور شفاف مطرح شود، علاوه بر این موقعیت‌شان به راحتی توسط عموم آمریکایی‌ها به خطر خواهد افتاد؛ چراکه دیگران از اصول اسلامی بی‌اطلاع هستند.

پیامدهای‌های تاکتیکی و راهبردی بسیار زیادی وجود دارند، اما آیا ما مذهب، متن مقدس آن و یا ایدئولوژی محدودتری را بعنوان تهدید اصلی امنیت جهانی می‌شناسیم؟ (هابک، ۲۰۰۵). این دیدگاه‌های واگرا مستلزم بحث آزادانه هستند اما نه با هدف مشخص کردن برنده یا بازنده، بلکه به منظور آشکار کردن اهداف سیاسی مرتبط با امنیت. برای بحث در مورد تفاسیر اصول مذهبی دلایل زیادی می‌تواند وجود داشته باشد، اما دولتمردان و سازمان‌های مسئول امنیت ملی باید بطور هماهنگ تلاش کنند تا در ابتدا "بنیادگرایی" و "افراط‌گرایی" را تعریف و تبیین کنند؛ چراکه این مفاهیم با نتایج راهبردی مرتبط می‌باشند. لذا پیش از آنکه نقشه‌ای برای سرکوب بنیادگرایی و افراط‌گرایی طرح‌ریزی کنیم، مهم است بدانیم قصد داریم با چه چیزی روبرو شویم.

## ۲- تبیین مسأله بنیادگرایی

دوم، علاوه بر آنکه ما با حد و مرزهای «بنیادگرایی» در کشاکش هستیم، در عملیاتی کردن این مفهوم نیز با چالش پیچیده و مشابهی روبرو هستیم. همانگونه که در ابتدا اشاره شد واژه «بنیادگرایی» معانی بسیاری دارد و علیرغم اینکه ممکن است لزوماً کاربردی‌ترین واژه نباشد، بسیار مشهور است (کوهل و لیندکیلد، ۲۰۱۰ : ۲۴). ولدوئیس و استوان<sup>۱</sup> از موسسه روابط بین‌الملل هلند (ولدوئیس و استوان)، گلینگندیل<sup>۲</sup> در مورد فقدان معانی شفاف و پذیرفته شده در جهان، چنین بحث می‌کنند:

«علیرغم اینکه بنیادگرایی بطور فزاینده‌ای موضوع مطالعات علمی بوده است، معنی پذیرفته شده جهانی این مفهوم همچنان نیازمند تحول است. با این وجود، سیاست‌گذاران پس از مواجهه با دردمر بنیادگرایی تعاریف کمی ارائه نموده‌اند. تعاریف بنیادگرایی اغلب باید حول محور دو کانون باشند: (۱) بنیادگرایی خشونت‌آمیز؛ جائیکه بر پیگیری فعال و پذیرش بکارگیری خشونت جهت دستیابی به اهداف منتخب تأکید می‌شود، (۲) در معنایی وسیع‌تر از بنیادگرایی؛ جائیکه بر پیگیری فعال و قبول تغییرات اساسی در جامعه، که می‌توانند و یا

<sup>1</sup> Veldhuis and Staun

<sup>2</sup> Clingendael

نمی‌توانند برای دموکراسی خطرآفرین باشند، و یا شاید در برگیرنده تهدید یا بکارگیری خشونت به منظور کسب اهداف تعیین شده باشند، تأکید می‌شود».

تعدادی از خبرگان دولتی و سرویس‌های امنیتی "تعاریفی کاربردی" برای بنیادگرایی و ساختارهای مرتبط با آن ارائه کرده‌اند. بعنوان مثال سرویس امنیتی هلند یعنی AZVD بنیادگرایی را اینگونه تعریف می‌کند: "افزایش آمادگی برای پیگیری و یا حمایت در صورت لزوم با ابزارهای غیردموکراتیک از تغییرات بسیار اساسی در جامعه که با نظم دموکراتیکی در تعارض است و آن را تهدید می‌کند".

سرویس اطلاعاتی دانمارک یا PET نیز بر "بنیادگرایی خشونت‌آمیز" تمرکز کرده و آن را به صورت زیر تعریف می‌کند:

"روندی که طی آن فرد، به میزان بسیار زیاد، بکارگیری ابزارهای خشونت‌آمیز و غیردموکراتیک، که شامل اقدامات تروریستی می‌شوند، را می‌پذیرد تا با تلاش به هدف آرمانی و سیاسی ویژه‌ای دست یابد" (پی ای تی، ۲۰۰۹).

اداره پست بریتانیا در راهبرد ضد تروریستی خویش به سادگی به بنیادگرایی اینگونه ارجاع می‌دهد:

"فرآیندی که طی آن مردم از اقدامات تروریستی و افراط‌گرایی خشونت‌آمیز حمایت می‌کنند و در برخی از موارد به گروه‌های تروریستی می‌پیوندند".

۵۳

مک کالی و ماسکالینکو،<sup>۱</sup> در تعریف بنیادگرایی، بیشتر بر سازوکارها و پویایی‌های گروه تمرکز می‌کنند:

"افزایش افراط در بینش‌ها، احساسات و کنش‌ها در جهتی که بیشتر و بیشتر خشونت درون‌گروهی را توجیه می‌کند، و خواهان قربانی شدن به منظور دفاع از (باورهای) درون‌گروه می‌باشند" (مک کالی و موسکالینکو، ۲۰۰۸: ۴۱۶).

ویلنر و دوبولز<sup>۲</sup> در مذاکره‌ای در مورد اینکه چگونه افراط‌گرایی داخلی اغلب از فرآیند "یادگیری تغییرپذیر" تبعیت می‌کند پیشنهاد می‌دهند که: "بنیادگرایی فرآیندی شخصی است که در آن افراد آرمان‌ها و یا الهامات مذهبی، اجتماعی و سیاسی شدید را می‌پذیرند؛ و موقعیتی است که دستیابی به اهداف خاص استفاده از خشونت بی‌هدف را توجیه می‌کند. این امر فرآیندی ذهنی و احساسی است که فرد را برای اتخاذ کنش‌های خشونت‌آمیز آماده و انگیزه می‌کند" (ویلنر و دوبولز، ۲۰۱۰: ۳۸).

استیونز و نیومن<sup>۳</sup> در گزارش خود درباره واژه "بنیادگرایی آنی" اینگونه اظهار نظر کرده‌اند:

<sup>1</sup> McCauley and Moskalenko

<sup>2</sup> Wilner and Dubouloz

<sup>3</sup> Stevens and Neuman

"بیشتر تعاریف اخیراً به صورت چرخشی بنیادگرایی را بعنوان جریان و یا جریاناتی توصیف می‌کنند که براساس آن افراد یا گروه‌ها سعی دارند آن را تأیید کرده و یا یقیناً در بکارگیری خشونت در اهداف سیاسی مشارکت کنند. برخی نویسندگان بر "بنیادگرایی خشونت‌آمیز" به منظور تأکید بر نتیجه خشونت و تمایز آن فرآیند با اشکال غیرخشونت‌آمیز تفکر "بنیادی" استناد می‌کنند" (استیونس و نیومن، ۲۰۰۹: ۱۰).

اخیراً کروس و اسپیتالتا اقداماتی جهت دستیابی به گزارشی مبسوط از مفاهیم اجتماعی و روانشناسی بنیادگرایی صورت داده‌اند. این دو در گزارش خود "بنیادگرایی" را اینگونه تعریف می‌کنند:

"فرآیندی که طی آن فرد، گروه یا توده‌ای از مردم از مشارکت در جریان سیاسی از طریق ابزارهای قانونی به استفاده یا حمایت از خشونت برای اهداف سیاسی یعنی بنیادگرایی روی می‌آورند" (کروس و اسپیتالتا، ۲۰۱۰: ۱۰).

### ۳- یادداشتی جانبی در مورد سربازگیری

اگر بنیادگرایی به برخی از انواع فرآیند تغییر اشاره کند، افرادی هستند که اظهار می‌کنند که فرآیند اغلب از روی عمد و به صورت نظام‌مند توسط دیگران تسهیل و هدایت شده است. تسهیل‌کنندگان گاهی بعنوان تازه سربازان هستند و (فرآیند) تسهیل خود بعنوان سربازگیری شناخته شده است. تلاش‌ها برای سربازگیری می‌تواند بخشی از جریان RVE باشد، اگرچه همه کسانی که بنیادی شده‌اند استخدام نمی‌شوند. اما در مورد ماهیت و میزان سربازگیری تروریستی، حداقل تا جائیکه به نیروهای جهادی-سلفی مربوط می‌شود، منازعاتی در میان محققین معاصر وجود دارد. بعنوان مثال، مارک ساگمن اذعان کرده است که هیچگونه سربازگیری به منظور تجهیز جهادی مسلح یا القاعده صورت نمی‌گیرد. او معتقد است "استخدام"، به دلیل اینکه اشخاص خود می‌خواهند ملحق شوند، سازوکاری است که از طریق آن نیروهای نظامی تازه‌نفس پدیدار می‌شوند. ساگمن همچنین اطلاعاتی در دست دارد که نشان می‌دهد تقریباً ۹۰ درصد افراد از طریق روابط دوستانه و خویشاوندی به "جهاد می‌پیوندند". درحالیکه منطقی به نظر می‌رسد ادعا کنیم که سربازگیری به شیوه سنتی یعنی شیوه‌ای که نیروی نظامی با بودجه و افراد تخصیص یافته انجام می‌دهد، می‌تواند دائمی نباشد؛ تقریباً مسلم است که جنگجویان اسلامی به دنبال حامیان، فعالان و اعضای جدید می‌گردند، ضمن اینکه آنان به منظور جلب نظر دیگران فعالانه تلاش می‌کنند. این مسأله مسلماً تنها نمونه‌ای از مفهوم‌سازی وسیع‌تر سربازگیری است. اگر این امر صحت داشته باشد، شاید برخی از اختلافات مورد نزاع حقیقتاً در اینکه چگونه جنگجویان این کار را انجام می‌دهند نهفته باشد و نه اینکه آیا آنان این کار را انجام می‌دهند یا نه. با این

<sup>1</sup> Crossett and Spitaletta

<sup>2</sup> Marc Sageman



وجود، مسائل نمی‌توانند در این مرحله حل و فصل شوند، اما اندیشه سربازگیری به دلیل تمایز قائل شدن میان آن و بنیادگرایی، نیز بعنوان مسأله‌ای سیاسی و به منظور بیان این امر که اندیشیدن به تعریفی وسیع‌تر و نه سطحی‌تر سربازگیری، به دلیل ارتباط آن با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز می‌تواند تا حدی ارزشمند باشد، مطرح شده است.

#### ۴- بنیادگرایی بعنوان یک فرآیند

ادبیات حرفه‌ای درباره بنیادگرایی، هرچند بسیار محدود است، بطور مقدماتی، با این سوال سروکار دارد که چرا و به میزان کمتر چطور افراد عقاید و رفتارهایی را بر می‌گزینند که درگیری آنها را در فعالیت‌های تروریستی و شورشی، به ویژه اعمال خشونت نسبت به شهروندان غیرنظامی، تأیید می‌کند؟ لذا، در اواخر دهه ۱۹۶۰ شرکتی تحقیقاتی-علمی تلاش کرده تا با بررسی فعالیت تروریستی در سطوح مختلف، از جمله فرد، گروه، شبکه، سازمان، جنبش توده‌ای، زمینه فرهنگی-اجتماعی و زمینه‌های بین ایالتی/بین‌المللی پاسخ‌هایی برای این پرسش بیابد.

تلاش‌های اولیه عمدتاً تمایل داشتند تا بر سطح فردی تمرکز نمایند؛ با مفروض قرار دادن این امر که رفتار نادرست به صورت کاملاً آشکار با نتایج چشمگیر اقدامات تروریستی مرتبط است باید انعکاس ناپهنجاری ۵۵ شخصیتی یا ذهنی باشد. این طرز تفکر مستلزم برخی توصیفات کلینیکی برای اعمال تروریستی و میزان زیادی از تلاش‌ها به منظور شناخت شکل تروریستی منحصر به فردی است. با این وجود حاصل چهل سال پژوهش در زمینه اقدامات تروریستی، قویاً این تصور که تنها افراد "دیوانه" درگیر تروریسم می‌شوند را بی‌اعتبار نمود و همچنان باید در پی آشکار کردن شکل تروریستی پایدار و معنادار بود (هورگان، ۲۰۰۸: ۹۴-۸۰). خوشبختانه، غیر از شمار بسیار کمی استثناء، دانشمندان اجتماعی معاصر که در مورد تروریسم مطالعه می‌کنند، این فرضیه‌های ساده‌لوحانه اولیه را کنار گذاشته‌اند. آنان دریافته‌اند که تروریسم باید بطور کاربردی‌تر نه بعنوان "موقعیت" بلکه بعنوان "فرآیندی" پویا مدنظر قرار گیرد، اما همچنان به درستی شناخته نشده است.

این بازنگری با این فرض که مسیرهای بسیاری به سمت و در (درون) بنیادگرایی وجود دارد، و هر مسیر خود متأثر از عوامل مختلفی است، شروع می‌شود. همچنین، براساس این رویکرد "مسیر" یا "پیش‌رونده" بنیادگرایی نه بعنوان "ماحصل تصمیمی واحد بلکه بعنوان نتیجه پایانی روندی قطعی که بطور تدریجی فرد را در طول زمان به سمت ارتکاب خشونت هدایت می‌کند" (مک‌کورمیک، ۲۰۰۳: ۵۰۷-۴۷۳) دیده می‌شود.

پژوهش و تجزیه و تحلیل پیشین، این گزاره عمومی را که "هیچ مسیر واحد یا نظریه توصیفی وجود ندارد که بتواند برای همه انواع گروه‌ها و همه افراد بکار رود" را تأیید می‌کند (بروم، ۲۰۰۴). والتر لاکور<sup>۱</sup> درباره تروریسم چنین اظهار کرده است که جستجو برای (یافتن) "نظریه‌ای عمومی" گمراه کننده است؛ چراکه "اقدامات تروریستی بسیاری وجود دارند که ویژگی آنها در طول زمان و از کشوری به کشور دیگر تغییر کرده است" (لاکوئر، ۲۰۰۳). این فرضیه، بطور یکسان، برای فرآیند بنیادگرایی هم درست به نظر می‌آید. اما، تلاش‌های بسیاری صورت گرفته تا توالی عمومی مراحل، حوادث یا مسائلی که می‌توانند در تمام گروه‌ها و در میان انواع فرآیندهای بنیادگرایی بکار روند را بیان کنند. به نظر می‌آید پرسش هدایت‌گر اصلی در اینگونه تلاش‌ها این باشد که: افراد چگونه ایدئولوژی افراط‌گرایی خشونت‌آمیز یعنی بنیادگرا شدن را برمی‌گزینند و آن را منطبق با توجیهات و اوامری که منجر به استفاده از خشونت تروریستی می‌شود تعبیر می‌کنند و یا نمی‌کنند، و انتخاب می‌کنند و یا نه که در فعالیت‌های سرکوب‌گرانه و تروریستی به قصد خدمت به آن آرمان‌ها شرکت کنند؟

واضح است که، بیشتر آنچه تاکنون در مورد از "بنیادگرایی" تا ایدئولوژی‌های افراط‌گرایانه خشونت‌آمیز یعنی بطور ویژه آنهایی که از تروریسم حمایت می‌کنند، نوشته شده است بیشتر از اینکه تجربی باشند، مفهومی هستند (گیسنزمازر و لمپرت، ۲۰۱۰). در حالیکه راهبردهای دقیق و توالی این تغییرات موضوع برخی از مذاکرات می‌باشند، کاملاً واضح است که راهبردها و مسیرهای متفاوت، برای افراد مختلف به شیوه‌های متمایزی عمل می‌کنند. بطور عملیاتی، به نظر می‌آید، با اختلاف بسیار کمی در فهم اینکه چگونه این جریان در میان و درون گروه‌ها عمل می‌کند، باید رویه‌ها و سیاست‌های آگاهانه‌تری را به منظور کاهش دادن و ممانعت کردن از شیوع افراط‌گرایی خشونت‌آمیز اتخاذ کنیم.

در بخش‌های پیش‌رو بطور خلاصه به مرور این مطالب خواهیم پرداخت: الف) سودمندی بالقوه نظریه‌های علمی-اجتماعی به منظور درک فرآیند بنیادگرایی و سازوکارهای جامعه‌شناختی که بواسطه آن می‌توان اعمال خشونت‌آمیز را تسهیل نمود، ب) مدل‌های مفهومی اخیر بنیادگرایی یعنی پس از ۹/۱۱ (۱۱ سپتامبر) و ج) مطالعات تجربی اخیر بنیادگرایی یعنی بعد از ۱۱/۹. این بررسی با درک این موضوع که هر مدل هنوز به میزان کافی توسعه نیافته است، ارائه می‌شود: هیچ‌کدام از آن مدل‌ها هنوز مبنای علمی-اجتماعی ثابتی بعنوان "علت" محرز تروریسم ندارند، و تعداد کمی بعنوان موضوعاتی نظام‌مند و علمی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هدف از این بررسی‌ها، گردآوری دانش موجود و برانگیختن ایده‌هایی نو می‌باشد که می‌توانند ما را به سمت پرسش از مسائلی بهتر در مورد فرآیند RVE هدایت نمایند.

<sup>1</sup> Walter Laqueur

## ۵- نظریه‌های بالقوه امید دهنده که می‌توانند مطالعه بعدی فرآیند بنیادگرایی را پشتیبانی

### نمایند

نظریه می‌تواند بعنوان جهت‌دهنده‌ای برای کاوش در مورد پرسش‌های پیچیده بکار رود. چارچوب‌های تحلیلی-نظریه‌ای بالقوه‌ای وجود دارند که می‌توانند در فرآیند بنیادگرایی بکار روند. در رابطه با چنین فرآیندهایی، کابل، والش و وارلند<sup>۱</sup> یادآور می‌شوند که:

"به جای جستجوی برخی مدل‌های یگانه تعهد و سربازگیری فعال، که شامل متغیرهای روانشناسی اجتماعی و یا ساختاری می‌باشند، تحلیلگران باید در نظر داشته باشند که مدل‌های چندگانه‌ای وجود دارند. و سپس با آثار سودمندتر، تعیین موقعیت‌هایی که متأثر از یکی یا دیگر مدل‌های مناسب‌تر هستند (پژوهش) را ادامه می‌دهند" (کابل و دیگران، ۱۹۸۸: ۹۶۶).

در این شیوه منفعت کاربردی مهمی وجود دارد. در ادامه، شرح می‌دهیم که نظریه می‌تواند و مسلماً باید بتواند- بنیادی برای پرسش نظام‌مند و حتی برای مدل‌های مفهومی ارائه دهد (دالگارد و نیلسن، ۲۰۰۸)؛ اگرچه ارتباط نظریه اغلب در پژوهش رفتاری-اجتماعی بکار رفته مورد غفلت قرار گرفته و یا بطور ضمنی رد می‌شود، براساس آنچه کرت لوین<sup>۲</sup> روانشناس اجتماعی به خوبی بیان می‌کند: "هیچ چیز به کارآمدی نظریه خوب نیست" (کورت، ۱۹۵۱).

کراست و اسپیتالتا<sup>۳</sup> ادعا می‌کنند: "شانزده نظریه وجود دارند که به منظور توضیح دلیل اساسی بنیادگرایی پیشنهاد شده‌اند". آنها در گزارش خود اقدام به خلاصه کردن هریک از آن نظریات کرده‌اند. با این حال، این بخش به میزان بسیار کمی بلندپرواز است. این پژوهش تنها به بررسی سه چارچوب نظری خواهد پرداخت: نظریه جنبش اجتماعی، روانشناسی اجتماعی (البته) در سطحی گسترده و نظریه تغییر، تقریباً متناظر با فرآیندهایی در سطح فرد، گروه و توده. هدف از بررسی و مرور این سه چارچوب، پاسخگویی به این پرسش است که: چگونه هرکدام از این نظریات می‌تواند به طرح سوال‌های بهتری در مورد بنیادگرایی کمک کرده و متغیرها و الگوهای معمول در این فرآیند را مشخص کنند.

<sup>1</sup> Cable, Walsh, and Warland

<sup>2</sup> Kurt Lewin

<sup>3</sup> Crossett and Spitalletta

## ۶- نظریه جنبش اجتماعی

یکی از چارچوب‌های نظری امیدوار کننده که به منظور فهم فرآیندهای بنیادگرایی و افراط‌گرایی خشونت‌آمیز بکار می‌رود نظریه جنبش اجتماعی یعنی SMT می‌باشد (گونینگ، ۲۰۰۹: ۱۷۷-۱۵۶). زالد و مک‌کارتی<sup>۱</sup> جنبش اجتماعی را بدین شیوه تعریف می‌کنند:

"دسته‌ای از نظرات و عقاید در اجتماع که اولویت‌هایی را برای تغییر برخی عناصر ساختاری-اجتماعی ارائه می‌دهند و یا انشقاق در جامعه را ترغیب می‌کنند" (زالد و مک‌کارتی، ۱۹۸۷: ۲).

نظریه جنبش اجتماعی در دهه ۱۹۴۰ با این باور که جنبش‌ها از فرآیندهای غیرعقلانی رفتار جمعی که در موقعیت‌های زیستی سخت رخ می‌دهند، آغاز شده است. یعنی همان چیزی که جامعه‌شناسان آن را "نظریه تغییر شکل" نامیده، و احساس نارضایتی زیادی را ایجاد کرده‌اند: افراد به جنبش "می‌پیوندند" چراکه بطور بالقوه تسلیم نیروهای اجتماعی پر قدرت شده‌اند.

با این وجود نظریه‌های SMT معاصر نشان داده‌اند که فرآیندهای راهبردی و منطقی‌تر عامل هستند. محققان SMT در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دریافتند که وظیفه اولیه هر سازمان یا جنبش این است که بقای خود را حفظ کند. این امر نیازمند آن است که پیروان و اعضاء، گروهی از حامیان را جمع کرده و حفظ کنند. ۵۸ کناره‌گیری گروهی از افراد باید با افزودن اعضای جدید، برای پیشبرد جنبش، جبران شود. افزایش تعداد اعضاء به منظور توسعه اثر جنبش و ظرفیت ضروری است. کلندرمنز و اوگما پیشنهاد می‌دهند که هر جنبش اجتماعی، به منظور حفظ و نگهداری خود، باید به امور ذیل پایبند باشد:

- شکل دادن عامل جنبش؛

- شکل دادن و تحریک شبکه‌های سربازگیری؛

- برانگیختن انگیزه مشارکت؛

- از میان برداشتن موانع مشارکت (کلندرمنز و اوگما، ۱۹۸۷: ۵۳۱-۵۱۹).

همچنین، نظریه‌پردازان SMT دریافته‌اند که چه زمانی اعضاء جنبش به دنبال جذب دیگران هستند. آنها مانند "کاشفان عقلانی" عمل می‌کنند (باردی و دیگران، ۱۹۹۹: ۱۶۸-۵۳). چراکه می‌خواهند کارآمد و تأثیرگذار باشند، بنابراین، به دنبال شناخت افرادی هستند که احتمال زیادی وجود دارد که پاسخ‌شان به درخواست فعالیت مثبت بوده، و بطور موثری برای پیشبرد جنبش عمل می‌کنند. آنان "دریافته‌اند که فرآیند جذب نیرو شامل دو مرحله می‌باشد: ۱- جستجوگران عقلانی از اطلاعات به منظور یافتن اهداف محتمل استفاده می‌کنند، ۲- پس از تثبیت آن اهداف، استخدام‌کنندگان اطلاعاتی را در رابطه با فرصت‌های مشارکت

<sup>1</sup> Zald and McCarthy

<sup>2</sup> Klandermans and Oegema

بیان می‌کنند و دلایل انگیزشی را به منظور متقاعد کردن نیروها بکار می‌برند تا پاسخ مثبت دریافت کنند" (همان). قدرت پیوندهای اجتماعی و ارتباطات در هر دو اقدام نقشی اصلی دارند، از این‌رو، درک روابط میان انتظارات بالقوه برای فهم شبکه‌های جذب نیرو حیاتی است.

تمرکز محققان SMT در نیم قرن اخیر تغییر یافته است. با این حال، مهمترین دو اثر معاصر: ۱- نظریه جنبش اجتماعی جدید یعنی NSM که بیشتر بر فرآیندهای ساختاری و بزرگ متمرکز است، و ۲- نظریه بسیج منابع یعنی RM که بیشتر بر فرآیندهای متنی، مانند پویایی‌های گروهی، تمرکز دارد، می‌باشند.

آنجا دالگارد- نیلسن از موسسه مطالعات بین‌المللی دانمارک، سومین مکتب فکری جنبش نظریه اجتماعی با عنوان نظریه ساخت، را که می‌تواند امیدوارکننده باشد، پیشنهاد می‌دهد (دالگارد- نیلسن، ۲۰۰۸). "نظریه ساخت" برگرفته از فرضیه‌های سازنده‌ای است که بر چگونگی شکل‌گیری، تولید و انتشار معنا در جوامع اجتماعی و جنبش‌ها تمرکز دارد. این نظریه، فرآیندی برگشتی است که در آن پیشگامان ایده جنبش تلاش می‌کنند پیام‌ها را بنحوی چارچوب‌بندی کنند که به بهترین وجه با علایق، کنش‌ها و بینش‌های هیأت مؤسسان بالقوه مطابقت داشته باشد. سپس به محض اینکه افراد چارچوب‌های جنبش مرجع را پذیرفتند، بطور فزاینده شروع به شناخت جنبش جمع شونده می‌کنند. سپس دالگارد- نیلسن نتیجه می‌گیرند که:

"جنبش‌ها مسائل را تشخیص داده و وظایف را مشخص می‌کنند، راه‌حل، استراتژی و تاکتیک، یعنی چارچوب ۵۹ پیش‌بینی شده را ارائه می‌دهند، و به منظور متقاعد کردن شرکت‌کننده‌های بالقوه چارچوب‌های انگیزشی فراهم می‌کنند. براساس این دیدگاه، عامل محرک این است که آیا مدل جنبش "حقیقی" می‌تواند با مؤسسان بالقوه جنبش سازگار شود. برخی اندیشمندان به این فرآیند تحت عنوان "چارچوب هم‌ترازی" یعنی پدیدار شدن توافق میان علایق افراد، ارزش‌ها و عقاید سازمان اشاره می‌کنند" (همان).

دالگارد- نیلسن بر این باور است که SMT بطور کلی، و نظریه ساخت به صورت خاص می‌تواند برای درک بنیادگرایی سودمند باشند؛ چراکه بر فرآیندها و نه آمارگیری اجتماعی تمرکز می‌کنند، ضمن اینکه بر تجزیه و تحلیل در سطح میانی تأکید دارند.

علیرغم اینکه SMT طی سال‌های متمادی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است، بکارگیری آن به منظور فهم تروریسم و بنیادگرایی بسیار متأخر می‌باشد. در حقیقت پژوهشگران SMT به مدت یک قرن با پرسش‌هایی که محققین تروریسم به تازگی در حال کشف آن هستند، دست و پنجه نرم کرده‌اند. دوناتلا

<sup>1</sup> Anja Dalgaard-Nielsen

دلا پورتا<sup>۱</sup> از اولین محققان جدی تروریسم است که مفاهیم SMT را با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز در مطالعات خود در مورد نیروی نظامی آلمانی و ایتالیایی مرتبط کرده است (دلاپورتا، ۱۹۹۵). اخیراً کوینتان ویکتورویکز<sup>۲</sup> مطالعه گسترده‌ای در مورد چگونگی پیوستن افراد به گروه اسلامی-ستیزه‌جو یعنی المهاجرون براساس دموکراسی غربی، یعنی تنها خارج از لندن، انگلیس انجام داده است (ویکتورویکز، ۲۰۰۵). ویکتورویکز که در چارچوب SMT کار می‌کند، مدل چهار جزئی پیش‌رونده‌ای برای بنیادگرایی ارائه کرده است: افرادی تمایل به بنیادگرا شدن دارند در ابتدا ظرفیت پذیرش جهان‌بینی جدید را آشکار می‌سازند یعنی سرآغاز شناخت، سپس به مذهب بعنوان راهی برای یافتن معنا می‌نگرند یعنی جویای مذهب، سرانجام روایت گروه و آداب و رسوم قومی را "معنابخش" می‌یابند یعنی چارچوب هم‌ترازی، و در نهایت، از طریق فرآیند اجتماعی شدن، بطور کامل تعالیم مذهبی یا حزبی مرتبط با جنبش را فرا می‌گیرند.

این نوع بینش‌های برگرفته شده از SMT، چارچوب جذابی برای مطالعه نظام‌مند فرآیندهای بنیادگرایی ایجاد می‌کند و در جنبش‌های افراطی نظامی تأثیر می‌گذارند، با این حال، یافته‌های تازه‌ای نیستند (همان). لوفلند و استارک<sup>۳</sup>، در سال ۱۹۶۵، "یک فرقه کوچک هزار ساله" بومی در سواحل غربی را در جستجوی درک این مطلب که چگونه اعضای آن چنین عقاید سختی را پذیرفته‌اند مورد مطالعه قرار دادند، سپس نتیجه‌گیری خود را به روش‌های ذیل توصیف کردند:

"به منظور تغییر آئین، فرد باید از دیدگاه حل مسئله مذهبی تحمل تنش‌های احساسی شدید که او را به شناخت خود بعنوان جوینده مذهب رهنمون می‌سازد تجربه کند؛ او باید با فرقه یا دیدگاه انحرافی در نقطه تحول در زندگی خود مواجه شود؛ درون هر فرقه پیوندی موثر باید شکل بگیرد یا وجود داشته باشد و هرگونه پیوند فرقه‌ای دیگری خنثی شود؛ سپس در آن مرحله اگر قرار باشد که فرد «نیروی قابل جذب» باشد مستلزم این است که در معرض تعامل شدید قرار گیرد" (لوفلند و استارک، ۱۹۶۵: ۸۷۴-۸۶۲).  
هم‌سویی با مشاهدات اخیر ویکتورویکز از جنبش اسلامی غربی قابل توجه است.

SMT همچنین به مطالعات مرتبط با بنیادگرایی، ده‌ها سال تجربه و تحقیق در مورد مسأله درگیری و مشارکت افتراقی را نیز می‌افزاید. این سیر کاوش بطور خاص بر اینکه چرا طرفداران مختلف درون یک جنبش افراط‌گرایی نقش‌های متفاوتی را برعهده می‌گیرند و یا می‌خواهند که انواع مختلفی از فعالیت‌ها را انجام دهند، تمرکز می‌کند. حتی در میانه دهه ۱۹۸۰، داگ مک‌آدام<sup>۴</sup>، پژوهشگر SMT، در مورد این موضوع بعنوان پرسشی بلندمدت و آزار دهنده در این حوزه به مذاکره می‌پرداخت:

<sup>1</sup> Donatella Della Porta

<sup>2</sup> Quintan Wiktorowicz

<sup>3</sup> Lofland and Stark

<sup>4</sup> Doug MacAdam

"در میان موضوعاتی که محققین حوزه جنبش‌های اجتماعی را بیشتر نگران کرده است، می‌توان به جذب نیروی افتراقی اشاره نمود. چه چیزی موجب اختلاف افراد در زمینه مشارکت در جنبش می‌شود؟ چرا فردی درگیر جنبش می‌شود درحالی‌که دیگری غیرفعال می‌ماند؟" (مک‌آدام، ۱۹۸۶: ۹۰-۶۴).

درست مانند پژوهشگران حوزه تروریسم که میان انگیزه‌های فرد برای وارد شدن، ماندن و یا ترک گروه تروریستی تفاوت قائل می‌شوند، نظریه‌های جنبش اجتماعی نیز عمدتاً میان فهم پیوستن فرد به جنبش، ماهیت و میزان مشارکت، که کلن درمانز آن را "بسیج عملی" می‌نامد تمایز قائل می‌شوند (هورگان، پیشین). مشاهده اسلام‌گرایی ستیزه‌جوی معاصر بعنوان جنبش اجتماعی جهانی - همانطور که تعدادی از تحلیلگران اینگونه اظهار کرده‌اند تصورات متفاوتی از مسأله با تعدادی دیدگاه بالقوه برای فهم فرآیند بنیادگرایی را می‌طلبد (هنسون، ۲۰۰۲). در وهله اول این مسأله چارچوب "عامل بالقوه بسیج" را به منظور اندیشیدن به فرآیندی که از طریق آن منابع انسانی جنبش ایجاد می‌شوند، همچنین به هدف درک بهتر چگونگی پذیرش نقش‌های متفاوت و اتخاذ فعالیت‌های گوناگون توسط گروهی از افراد با عقاید مشابه، فراهم می‌آورد. ثانیاً، این دیدگاه ایده "شبکه‌های جذب نیرو" با میزانی رهنمود تاریخی برای پیشبرد فرآیندی که از طریق آن، شبکه‌ها شکل می‌گیرند و انگیخته می‌شوند را عرضه می‌کنند. سوم اینکه، این رویکرد سازوکار "چارچوب هم‌ترازی" را برای توضیح این امر که چگونه شبکه‌ها عقاید و احساسات اعضاء را برای خدمت براساس منافع ۶۱ گروه و جنبش را شکل می‌دهند، آماده می‌سازد. چهار، به اهمیت فهم بنیادگرایی و نه فقط تحلیل انگیزه‌ها و نارضایتی‌ها و همچنین اینکه چطور گروه‌ها بطور موثر موانع مشارکت را شناسایی و رفع می‌کنند اشاره می‌کند.

## ۷- روانشناسی اجتماعی

نظریه‌ها و یافته‌های پژوهش تجربی در حوزه روانشناسی اجتماعی، هرچند مستقیماً در مورد افراط‌گرایی خشونت‌آمیز نمی‌باشند، بطور برجسته در مورد تحصیلات دانشگاهی و قاعده‌سازی در بنیادگرایی کار کرده‌اند. روانشناسی اجتماعی زیرمجموعه شاخه‌ای از روانشناسی است که بطور عمده با روابط، تأثیرات و روابط متقابل میان افراد به ویژه کنش گروهی سروکار دارد. گردن آلپورت<sup>۱</sup>، یکی از اولین بنیانگذاران روانشناسی اجتماعی، آن را بدین صورت معنا می‌کند: "تلاشی برای فهم و توضیح چگونگی اینکه، اندیشه، احساس و رفتار افراد تحت تأثیر حضور تلویحی، تصویری و واقعی دیگران قرار می‌گیرد" (آلپورت، ۱۹۵۴: ۵). روانشناسی اجتماعی تمرکزی عمیق و بلندمدت را بر مشاجرات و پویایی‌های درون‌گروهی مطالعه بنیادگرایی افزوده است.

<sup>۱</sup> Gordon Allport

از آنجا که افراط‌گرایی خشونت‌آمیز اغلب پدیده‌ای گروه محور است، زیرمجموعه آموزه‌های تجربی در مورد پویایی‌های گروه به فهم بهتر کنش اجتماعی تروریستی کمک می‌کند. برخی از آموزه‌های کلیدی شامل موارد زیر است:

- زمینه‌های گروهی موجب کنش‌های افراطی می‌شوند: کنش‌ها و عقاید فردی در داخل گروه تمایل بیشتری به افراطی شدن دارند. کنش‌ها و عقاید گروهی نیز از آنچه توسط اعضاء به صورت فردی پذیرفته می‌شوند افراطی‌تر می‌باشند، پدیده‌ای که اغلب تحت عنوان "قطبی شدن گروه" شناخته می‌شود.

- تصمیم‌گیری گروهی در اکثر مواقع از تصمیم‌گیری انفرادی متعصبانه‌تر و کمتر عقلانی می‌باشد: این پدیده که عموماً "اندیشه جمعی" نامیده شده، پدیده‌ای است که در آن اعضای گروه به شدت تلاش می‌کنند تا با یکدیگر به توافق برسند، تا جائیکه لزوم اجماع به منظور اتخاذ مهمترین تصمیم را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

- مشاهدات گروهی از عضویت گروهی تأثیر می‌پذیرد، این مسأله اغلب "سوگیری درون‌گروهی یا برون‌گروهی" نامیده می‌شود: "افراد تمایل دارند رفتار اعضای گروه خود را بیشتر مثبت دانسته و دسته‌بندی کنند و ویژگی‌های مثبت‌تری را به آنها نسبت دهند و افراد خارج از گروه یا دیگر گروه‌ها، بعنوان افرادی با کنش‌ها و منش‌های منفی‌تر شناخته می‌شوند. این سبک اسناد خدمت‌رسانی گروهی غالباً در روانشناسی اجتماعی با عنوان تعصب بیرون/درون‌گروهی مورد استناد قرار می‌گیرد".

۶۲

- افراد در مورد افعال "گروه" کمتر احساس مسئولیت می‌کنند: اشخاص با تقسیم مسئولیت میان تمام اعضای گروه ممکن است شخصاً کمتر پاسخگو باشند. اگر فردی در درون گروه یا تحت نام گروه، با خشونت رفتار کند، تنها حضور گروه می‌تواند مأموریت محول شده به او را کاهش داده و سپس از آستانه مورد پذیرش رفتار خشونت‌آمیز بکاهد (مک‌کالی و سیگال، ۱۹۸۷: ۲۵۶-۲۳۱).

- افراد به دلیل پاداش‌ها و انگیزه‌های دریافت شده به گروه می‌پیوندند: انگیزه‌های افراد مختلف برای ملحق شدن به گروه انگیزشی و متفاوت می‌باشند. برخی افراد عمدتاً به دنبال پیوستگی اجتماعی یا معنای حس شخصی هستند، اما بعضی دیگر ممکن است خواهان هیچ‌چیز یا عملاً در جستجوی راهی برای یافتن غذا، سرپناه و دستیابی به نیازهای اولیه برای بقا باشند (همان).

- گروه‌ها هنجارها و قوانین درونی دارند که رفتار اعضاء را کنترل می‌کنند: لذا برای چگونگی اندیشیدن و رفتار کردن اعضاء، انتظاراتی ضمنی و صریح دارند و از فشار اجتماعی این انتظارات به منظور ترغیب اعضاء به پیروی کردن استفاده می‌کنند. زمانی که گروه‌ها بیشتر مرتبط یا بیشتر منزوی هستند، یا بهای زیادی را بابت اختلاف عقیده می‌پردازند، هم‌نوایی گروه حتی بیشتر است و موقعیت‌های تسلیم/اطاعت به همان میزان افزایش می‌یابد (همان).



طی بیش از دو دهه، استاد برین مار کلاک مک‌کالی،<sup>۱</sup> یکی از ثابت‌قدم‌ترین افراد در ارائه نظریه روانشناسی اجتماعی در زمینه مطالعات مربوط به تروریسم بوده است. اخیراً مک‌کالی و سوفیا موسکالینکو،<sup>۲</sup> عموماً براساس تحلیل روانشناسی اجتماعی به چندین "سازوکار" کلیدی در مورد بنیادگرایی سیاسی دست یافته‌اند، سپس تعدادی سازوکار را پیشنهاد داده‌اند که بواسطه آن سازوکارها گروه‌ها یا جوامع می‌توانند افراطی شوند:

- افراط در گروه‌های هم‌فکر منتقل می‌شود- قطبی‌شدن گروه: نیروی محرکه‌ای منطبق با قوانین روانشناسی اجتماعی "قطبی‌شدن گروه" که (براساس آن) "میانگین" نظرات اعضای گروه، زمانی که برای رسیدن به توافق عمومی تلاش می‌کنند، تمایل بیشتر به افراطی شدن دارد.

- قدرت واقعیت اجتماعی در گروه‌های منزوی- افزایشنده‌ها: نیروی محرکه‌ای منطبق با تعداد بسیاری از پژوهش‌های روانشناسی اجتماعی، که براساس آن زمانی که گروه مجزا شده و موقعیت‌های تهدید را تجربه می‌کند، نیروی محرکه افزایشنده‌ها باعث می‌شود که سطح انسجام و وابستگی متقابل دریافت شده و میزان توافق اعضا بیشتر شود.

- بنیادگرایی گروه در رقابت برای دریافت میزان یکسانی از حمایت- غافلگیر کننده: نیروی محرکه‌ای منطبق با رقابت درون‌گروهی که در آن گروه‌هایی که بیشتر بنیادی و یا افراطی هستند، می‌توانند به میزان سرسپردگی و یا دین‌داری بیشتر، که ممکن است آنها را برای اعضای بالقوه و حامیان جذاب‌تر کند، مقبولیت بیشتری پیدا کنند.

- بنیادگرایی فعال در رقابت با قدرت دولت- ادغام: نیروی محرکه‌ای که براساس آن فشارها و مشکلات مخالفت با دولت در گروه بنیادی منجر به آن می‌شود که اعضا کمتر- سرسپرده از گروه کناره بگیرند، و تنها فعال‌ترین‌ها باقی بمانند. بنیادگرایی و سرسپردگی در میان اعضای باقی‌مانده شدت می‌یابد.

- بنیادگرایی گروهی برخاسته از رقابت درون‌گروهی- شکافتن: نیروی محرکه براساس مشاهداتی که تنش‌های متضاد غالباً باعث ایجاد فرقه‌های درون‌گروهی ایدئولوژی محور می‌شوند. گاهی اوقات این فرقه‌ها به گروه‌های "تفکیک شده‌ای" می‌پیوندند که با یک دیگر در یک جنگ تشدید شونده افراطی رقابت و گاهی مبارزه می‌کنند.

<sup>1</sup> Bryn Mawr

<sup>2</sup> Clark McCauley

<sup>3</sup> Sophia Moskalenko

## ۸- نظریه تغییر

وجه دیگر تئوری توسعه به میزان کمی بر جنبش جمعی و بیشتر روی فرآیند فردی انتقال عقاید و ایدئولوژی-ها که اغلب تحت عنوان "تغییر" در نظر گرفته می‌شود، تمرکز می‌کند. پژوهش در مورد تغییر بطور عمده از قوانین اجتماعی و روانشناسی مذهب گرفته می‌شود و سابقه‌ای ده‌ها ساله دارد (رامبو، ۱۹۹۳). رایت اشاره می‌کند که "طی ۳۵ سال گذشته، دقیقاً صدها پژوهش در زمینه تغییر انجام شده، که شامل سهم قابل توجهی از مجموعه‌ای از اطلاعات ارزشمند است که در دسترس ما قرار دارند" (رایت، ۲۰۰۷: ۱۸۹).

پس از ده‌ها سال، مدل‌های مرحله‌ای یا توسعه‌ای لوئیس رامبو آدر حوزه مطالعات تغییر مذهب، راه‌حلی یکپارچه‌تر و کمتر طولی پیشنهاد داد. او مدلی هفت جزئی ایجاد کرده، و با استفاده از آن دلیلی موجه برای این واقعیت که هر مرحله و شکل ترکیب شونده هستند و می‌توانند بر دیگری تأثیر متقابل داشته باشند، ارائه کرد. این ۷ مرحله به شرح ذیل می‌باشند:

- متن: شامل رشته‌ای از عوامل محیطی، مانند: عوامل فرهنگی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی می‌باشد که در طول فرآیند تغییر عمل می‌کنند و می‌توانند تسریع کننده و یا بازدارنده پیشرفت باشند.

- بحران: مرحله‌ای از عدم تعادل فردی است که عمدتاً شکست اجتماعی یا شخصی عامل ایجاد آن است.

۶۴ - جستجو: فرآیند جستجوی راه‌حل‌ها یا فعالیت‌هایی به منظور بازگرداندن تعادل می‌باشد، که غالباً بحران موجب تسریع آن شده است.

- مواجهه: ارتباط اولیه میان جوینده یعنی کسی که در حال جستجو است و گزینه‌ای معنوی یا طرفدار آن گزینه را مشخص می‌کند.

- تعامل: با هدف توسعه اطلاعات درباره، یا معرفی، گزینه معنوی و دیگر طرفداران، تبادل میان جوینده و طرفدار را شرح می‌دهد.

- تعهد: شامل دو عامل مهم است: اول، تصمیم و یا مجموعه‌ای از تصمیم‌ها که سرمایه‌گذاری و وفاداری به مذهب را نشان می‌دهد، و دوم، پیوند موعود عضویت یا تعهد عمومی به ایمان که موقعیت یا هویت شخص را بعنوان جزئی از جنبش تثبیت می‌کند.

- نتایج: تأثیرات، اقدامات، تعهدات و تصمیمات اخذ شده در راستای خدمت به عقیده، که دائماً نظارت و ارزیابی می‌شوند.

<sup>1</sup> Wright

<sup>2</sup> Lewis Rambo

رامبو اظهار می‌کند که در طول این فرآیندها، "روابط، تشریفات مذهبی، موعظه و قوانین متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند" (رامبو) این فرآیند، با مشاهدات بنیادگرایی‌های اسلامی ستیزه‌جو پس از سال ۲۰۰۱، کاملاً تطابق دارد.

ریچاردسون<sup>۱</sup> یادآور می‌شود که دیدگاه‌های نظری درباره تغییر به لحاظ تاریخی، در یکی از دو دسته‌بندی دوگانه شده‌اند: منفعل: که نوکیش را هدفی انفعالی می‌انگارد که در اثر ضربه روحی آسیب دیده و یا نیازهای روانی او برآورده نشده‌اند و شستشوی مغزی بر خواسته‌های او استیلا یافته است - نه برخلاف "بازسازی تفکر" کمونیست‌های چینی برای تلقین تعالیم مذهبی، فعال: که نوکیش را عاملی منطقی و جوینده فعال می‌انگارد که تصمیم او برای پیوستن عملی ارادی و بدون مصالحه است. دیدگاه منفعل اساساً بعنوان نمونه تغییر مذهب "کلاسیک" یا "قدیمی" پنداشته می‌شود، اما برتری شواهد پژوهش و عقیده علمی موافق دیدگاه فعال است (کیلبورن و ریچاردسون، ۱۹۸۹: ۲۱-۱).

بطور ویژه مطالعه بنیادگرایی تغییر مذهب مطابق با ادبیات تغییر در "جنبش‌های مذهبی جدید" است، که گاهی جنبش‌ها یا فرقه‌های مذهبی متغیر نامیده می‌شوند و خط سیر آن بسیار شبیه خط سیر ادبیات بنیادگرایی است (داسون، ۲۰۱۰: ۲۱-۱). با مفروض دانستن برخی ترکیبات نابهنجار فردی، کمبود، یا ضربه روحی بعنوان عوامل تصادفی اولیه، کاوش‌های نخستین بر توضیحات روانپزشکی تغییر مذهب و مشارکت تأکید داشت (استارک، ۱۹۶۵: ۱۷۶-۱۶۵). سپس پژوهشگران در سنت جامعه‌شناختی مطالعات مذهبی بر آسیب و محرومیت بعنوان عوامل بالقوه جستجو و تغییر مذهب تمرکز کردند (بین بریج، ۱۹۹۲: ۱۹۱-۱۷۸). نظریه‌های آسیب-محور بر عدم دستیابی، از دست دادن‌های شخصی و موقعیتی و حوادث منفی زندگی متمرکز هستند.

به شکلی مشابه، افرادی که در مورد بنیادگرایی می‌نویسند، اخیراً، به صورت عمدی و آزادانه، از واژه "خود بنیادگرا" استفاده می‌کنند، گویی این واژه یافته‌ای جدید است، اما پژوهشگران تغییر مذهب، بسیار پیش از حضور اینترنت، روی این پدیده کار می‌کرده‌اند. در توصیف چیزی که "اشکال عمده تغییر" نامیده‌اند، آنان سبکی از "خود تغییر یا خود تغییر عقلانی" را مورد مشاهده کرده‌اند:

"شیوه عقلانی تغییر با ارزیابی خصوصی و فردی زمینه‌های جدید و بالقوه وجود، عقاید فرعی، تکامل فردی و ...، با مطالعه کتب، تماشای تلویزیون، حضور در سخنرانی‌ها و دیگر راه‌های معنوی و غیرشخصی که در آن بطور فزاینده بدون مشارکت اجتماعی بالقوه با ایدئولوژی فرعی و شیوه‌های زندگی باید آشنا شد، آغاز می‌شود.

<sup>۱</sup> Richardson

در این دوره ویژه آشنایی، برخی افراد خود را با جدا شدن از هرگونه ارتباط با مریدان مذهب مربوطه تغییر می‌دهند" (لوفلند و اسکانود، ۱۹۸۱: ۳۷۶).

لوفلند و اسکانود به توصیف پنج شکل دیگر تغییر کیش، که شامل موارد زیر می‌باشد، پرداخته‌اند.  
- عرفان، یعنی تجلی دگرگون شونده شخصی، که عمدتاً به صورت حادثه‌ای ناگهانی رخ می‌دهد.  
- تجربی، یعنی جائیکه جوینده با گروهی ارتباط برقرار می‌کند تا خصوصیات اعضای گروه را به آزمون بگذارد.  
- احساسی، یعنی جائیکه تغییر در نتیجه احساسات شدید، دلبستگی یا پیوندهای احساسی شدید با دیگران رخ می‌دهد.

- احیاء کننده، یعنی تجربه تغییرپذیری منطبق با احساس و عمیق که درون جمع اتفاق می‌افتد.  
- اجباری، یعنی متأثر از "شستشوی مغزی"؛ این شیوه شکلی از تهدید و اجبار روانشناسی است که در آن افراد از لحاظ احساسی تهی شده، از لحاظ اجتماعی از دیگران جدا، و سپس در معرض فشار و تأثیرات گروه قرار می‌گیرند.

اشکال عرفانی و احیاء کننده هم‌نمایی کمتری با تجربه بنیادگرایی دارند، اما اشکال تجربی و احساسی در میان افرادی که به گرایش از بنیادگرایی به افراط‌گرایی خشونت‌آمیز شناخته شده هستند، به ویژه به جنبش‌های اسلامی ستیزه‌جو و خانه‌های تروریستی، آشکارا حائز اهمیت هستند.

در مدل "محافظ جهان" لوفلند و استارک یا "طرح ارزش افزوده" یعنی طرحی که در بخش ابتدایی SMT شرح داده شد، احتمالاً برای اولین بار عوامل "تغییر شکل" قطعی و سنتی تغییر مذهب را با قوانین تحریک‌کننده‌تر تأثیر اجتماعی، که در آن نوکیش خود فعالیت می‌کند، و نه اینکه فقط مجبور به فعالیت شود، را ترکیب کرده‌اند. در حقیقت آنان عناصر خود را به دسته‌بندی‌های "موقعیت‌های زمینه‌ساز" و "عوامل موقعیتی" تقسیم کردند. سه عامل اول در این مدل یعنی در واقع تنش‌های حس شده‌ای که در دیدگاه حل مسأله مذهبی رخ می‌دهند و فرد را وادار به تعریف از خود بعنوان جستجو کننده مذهب می‌کنند، تحت عنوان "موقعیت‌های زمینه‌ساز" تصور می‌شوند. "تنش‌ها بطور ویژه بر عوامل تغییر شکل عمومی، مانند: استرس‌ها، ناکامی‌ها و انتظارات عقیم مانده تأثیر می‌گذارند. ویژگی این عوامل تا حدی با ایده هورگان<sup>۱</sup> از "آسیب‌پذیری‌ها" تا بنیادگرایی وجه اشتراک دارند. چهار عامل باقی مانده، یعنی در معرض قرار گرفتن در لحظه حساسی از زندگی، پیوند عاطفی با گروه، خنثی کننده وابستگی‌های خارج از گروه و در معرض تعامل شدید درون گروهی قرار گرفتن، که تحت عنوان "عوامل موقعیتی" تلقی می‌شوند- آنهايي هستند که پیشگویی می‌کنند، چرا نوکیش به جای گروهی دیگر با گروه ویژه‌ای ارتباط برقرار می‌کند. علیرغم اینکه این

<sup>1</sup> Lofland and Skonovd

<sup>2</sup> Horgan

مدل تقریباً نیم قرن گذشته به منظور توضیح دقیق سربازگیری‌ها در فرقه نسبتاً کوچک ساحل غربی ایجاد شد، کاربردپذیری مفهومی آن بر اکثر اندیشه‌های معاصر درباره بنیادگرایی تبدیل‌شونده به افراط‌گرایی خشونت‌آمیز ارجحیت دارد.

مطالعه همچنان به روز RVE با یادگیری و بهره‌مندی از تعداد کمی از آموزه‌های فرا گرفته شده از ده‌ها سال پژوهش در مورد تغییر مذهب به خوبی کمک کننده خواهد بود. به نظر می‌آید سه مورد از این آموزه‌ها بطور ویژه مستحق اندیشیدن هستند: اول باید بنیادگرایی را مانند تغییری بعنوان فرآیند و نه رویدادی که در "محیطی چندوجهی و پیچیده اتفاق می‌افتد، در نظر گرفت که تنها با در نظر گرفتن دیدگاه‌های چندرشته‌ای می‌تواند بهتر درک شود" (لوفلند و اسکانود، پیشین: ۳۷۶). دوم، با بکار بردن الگوی تغییر فعال، شاید طیف قابل مقایسه‌ای از اشکال بتواند به منظور کمک به تجمیع تعداد بسیاری از شیوه‌های متفاوت بنیادگرایی متصور شوند. سوم کار لوفلند و استارک که موقعیت‌های زمینه‌ساز و عوامل موقعیتی را تجمیع می‌کنند، می‌تواند به مطالعه RVE کمک کرده تا از دیدگاه دوگانه فراتر رفته و سفر به شدت مورد نیاز برای فهم اینکه چگونه ویژگی‌های فرد و موقعیت یا زمینه بطور متناوب بر یکدیگر در طول فرآیند بنیادگرایی و درگیری تأثیر می‌گذارند را آغاز کند.

## ۹- تئوری‌هایی به صورت بالقوه نویدبخش که می‌توانند از مطالعات آتی سازوکارهای تبدیل بنیادگرایی به افراط‌گرایی خشونت‌آمیز پشتیبانی کنند

اغلب فرضیه‌ها و مدل‌های پیشنهاد شده در مورد بنیادگرایی خشونت‌آمیز دارای مولفه‌هایی هستند که حداقل شامل سه عامل می‌شوند: (۱) ایجاد انزجار از گروه حریف، (۲) خلق توجیهات و دستورالعمل‌هایی برای اعمال خشونت‌آمیز، (۳) رفع موانع روانشناسی و اجتماعی که می‌توانند مانع اقدامات خشونت‌آمیز شوند.

بخش تحقیقات ضدتروریسم دفتر فدرال ایالات متحده یعنی FBI سال ۲۰۰۶ سازوکارهای بنیادگرایی را از بُعد انگیزشی، درونی یا بیرونی، طبقه‌بندی می‌کند، که منجر به آن چیزی می‌شود که آنها بعنوان چهار گونه تغییر مذهب "متمایز" به آن اشاره می‌کنند:

- مومنان مشتاق: نوکیشان فی‌نفسه انگیخته شده برای افرادی که "محرومیت‌ها و نارضایتی‌ها از باور مذهبی فعلی موجب می‌شود که نظام عقیدتی خود را تغییر دهند".

- باز تفسیر ایمان: تغییر مذهب فی‌نفسه انگیخته شده که در آن فرد سنت مذهبی خود را از طریق درون‌نگری و ارزیابی تغییر می‌دهد. این انگیزه مطابق مستندات بطور خاص شامل افرادی می‌شود که مسلمان متولد می‌شوند و سپس تصمیم می‌گیرند شکل افراطی‌تری از اسلام را برگزینند.

- تغییر کیش اعتراضی: تغییر مذهب انگيخته شده بی‌نظیری که در آن حس فردی از محرومیت درک شده "بطور منفی بر نگرش و اعتقادات فرد نسبت به کسانی که مسئول هستند اثر می‌گذارد و منجر به تغییر در باور بعنوان واکنشی به محرومیت می‌شود".

- در جستجوی پذیرفته شدن: گونه‌ای از تغییر کیش فی‌نفسه انگيخته شده، که از نیاز فرد به "شکل دادن و نگهداری حداقل میزان کمی از روابط میان‌فردی مهم و پایدار بوجود آمده است".

ونهاوس<sup>۱</sup> براساس تاریخ‌های شخصی و مصاحبه‌های ۲,۰۳۲ "جنگجوی خارجی" که در پی پیوستن به جنبش‌های القاعده بودند، استنتاج کرد که "موضوع تکرار شونده این بود که همه آنها به دنبال چیزی بودند ... آنها می‌خواستند دریابند که چه کسی هستند؟ چرا اهمیت دارند؟ و نقش آنها در جهان چه باید باشد؟ آنان نیاز پاسخ داده نشده‌ای برای تعریف خود دارند که القاعده برآورده خواهد کرد" (ونهاوس، ۲۰۱۰). با استناد به سربازگیری‌های بالقوه تحت عنوان "جویندگان" او این افراد را به چهار نوع اصلی دسته‌بندی می‌کند:

- جویای انتقام، افرادی که او آنها را بطور پراکنده محروم شده و عصبانی می‌بیند که به دنبال مفری برای تخلیه عواطف روی برخی افراد، گروه‌ها یا موسسات مستقلی هستند که ممکن است مقصر بدانند.

- جویای موقعیت، کسی که او بعنوان جویای شناخته شدن و محترم شمرده شدن از جانب دیگران می‌بیند.

۶۸

- جویای هویت، کسی که او عمدتاً بعنوان فردی می‌بیند که نیاز دارد تا متعلق به و یا بخشی از هویتی معنادار باشد. آنان در جستجوی تعریف هویت خود و حس خودی به واسطه پیوستگی گروهی هستند.

- جویای هیجان، کمترین شیوع یعنی کمتر از ۵ درصد از مدل او به دلیل نمودهای هیجان، ماجراجویی و شکوه جذب گروه می‌شوند.

برای ترسیم بهتر قوانین روانشناسی اجتماعی، مک‌کالی و موسالانکو سازوکارهای فردی از بنیادگرایی را به روش زیر دسته‌بندی می‌کنند:

- بنیادگرایی فردی به واسطه نارضایتی شخصی: فرد در نتیجه برخی صدمات دریافت کرده یا بی‌عدالتی‌های روا شده در حواش و یا شخص مورد علاقه‌اش بنیادگرا می‌شود.

- بنیادگرایی فردی به واسطه نارضایتی سیاسی: فرد در نتیجه برخی صدمات یا بی‌عدالتی‌های روا شده در حواش یا تهدید کردن گروهی که او بواسطه آن هویت می‌یابد، بنیادگرا می‌شود.

- بنیادگرایی فردی در عمل، شیب لغزنده: فرد درگیر گروهی بنیادی یا اشخاصی که از ایدئولوژی بنیادی حمایت می‌کنند می‌شود و پیشرفتی تصاعدی، یا حتی گاهی توطئه‌آمیز، از رفتارهای ویرانگر که گاهی به اقدامات تروریستی منجر می‌شود را دنبال می‌کند.

<sup>1</sup> Venhaus

- بنیادگرایی فردی در عمل، قدرت عشق: فرد، به دلیل پیوندهای اجتماعی یا احساسی با اعضای گروه، در ابتدا درگیر گروهی بنیادی یا افرادی که از ایدئولوژی بنیادی حمایت می‌کنند می‌شود؛ اینگونه پیوندها انگیزه‌ای برای عمل از جانب گروه می‌شود.

- بنیادگرایی فردی در مقام و در جستجوی هیجان: فرد به امید ارتقاء موقعیت اجتماعی‌اش و قدرت درک شده، یا به منظور درگیر شدن در زندگی مخاطره‌آمیز و فریبنده یک تروریست، برای استخدام شدن در گروهی افراطی انگیخته می‌شود.

- کشش فرد به بنیادگرایی: بدون سرد شدن، فرد واقعه‌ای ویران کننده در زندگی را تجربه می‌کند، از جمله از دست دادن خانواده، که موانع اجتماعی یا شیوه زندگی را برای اقدامات بنیادگرا شده از میان می‌برد.

دسته‌بندی‌های ارائه شده در سنخ‌شناسی جستجوگر و نه‌اوس یا در سازوکارهای مک‌کالی و موسالینکو متقابلاً منحصر به فرد نمی‌باشند. در حقیقت، کاملاً محتمل است که چندین عامل اغلب در هر مورد ارائه شده وجود داشته باشد و اینکه اهمیت نسبی این ابعاد فردی در طول زمان و در موقعیت‌های مختلف تغییر می‌کند. این عوامل در واقع می‌توانند و یا نمی‌توانند سازوکارهای بنیادگرایی را توضیح دهند: در ازای آن، تنها می‌توانند عوامل کمک کننده و یا تسریع کننده مختلف را شرح دهند. آن عوامل اشکال عمده در روایت لوفلند و اسکانود نیستند، بلکه تنها آغازی برای تعیین اجزای مسأله هستند. نویسندگان برای اذعان به این امر که ۶۹ هیچگونه مدرک تجربی، مبنی بر اینکه هر کدام از آن عوامل شرط کافی برای درگیر شدن در اقدام تروریستی هستند پیشنهاد نکنند، محتاط هستند. در گام بعد منطق می‌تواند برخی از این شتاب‌دهنده‌ها را با نظریه‌های رفتاری/اجتماعی موجود پیوند زند تا دریابیم که چطور آنها می‌توانند منجر به درگیر شدن در افراط‌گرایی خشونت‌آمیز شوند و یا آن را تسهیل کنند. آنچه در ادامه می‌آید نمونه‌هایی از نظریه‌های علمی اجتماعی است - فراتر از کاربرد قوانین روانشناسی اجتماعی اولیه - که ممکن است به برخی از این سازوکارهای کلیدی اشاره کند:

(۱) **نظریه ریشه‌های شر:** در حالیکه استفاده از عنوان شر در مباحث خشونت افراط‌گری-انگیخته شده می‌تواند فسادآمیز و ناکارآمد باشد، مفهومی متداول است. روی بامستر (۱۹۹۶)، استاد روانشناسی در دانشگاه ایالت فلوریدا و محقق عمده علوم اجتماعی، چهار ریشه شر را که با اعمال خشن مرتبط می‌شد پیشنهاد داد، که حداقل ۳ تا از آنها با فرآیند RVE هماهنگ است. استرنبرگ این عناصر را به شیوه زیر خلاصه می‌کند:

اولین عنصر اعتقاد مبتنی بر ایدئولوژی می‌باشد که شخص خود را در جایگاه خیر و دشمن را در جایگاه شر می‌داند. او از دشمن متنفر است چرا که شر است. این نوع از انزجار در شکل‌های مذهبی تنفر همچنین در

<sup>1</sup> Roy Baumeister

<sup>2</sup> Sternberg

برخی گونه‌های سیاسی می‌تواند دیده شود. دومین اصل، میل به انتقام گرفتن از بی‌عدالتی‌ها و تمسخرهایی است که فرد (یا گروه فرد) تجربه کرده‌اند؛ به ویژه زمانی که خودخواهی تهدید شده در میان باشد. اصل سوم، طمع، شهوت، آرزو و دیگر اشکال علاقه شخصی به نمونه‌هایی است که در آن رقیبی بر سر راه آنچه فرد به دنبال آن است قرار دارد. ریشه چهارم، سادیسم، می‌تواند خشونت وحشیانه را تشدید کند، اما معمولاً با تنفر کمتر در ارتباط است" (استرنبرگ، ۲۰۰۳: ۳۰۳).

۲) نظریه تنفر داپلکس: رابرت استرنبرگ، استاد روانشناسی ییل، نمونه‌ای از تنفر را پیشنهاد می‌دهد که شامل چهار مولفه می‌باشد:

- نفی صمیمیت در تنفر یا فاصله گرفتن؛ دفع و انزجار: ایجاد فاصله شناختی و احساسی میان عامل و هدف- همانگونه که عقاید و تصاویر غیرانسانی تمایل دارند که انجام دهند، می‌تواند موانع روانشناسی برای خشونت را از میان برد. بعنوان مثال تبلیغات اهداف را برای احساسات حمایت‌گر، دهنده و گیرنده صمیمیت، گرمی، مراقبت، ارتباط، مهربانی و احترام نالایق برمی‌شمارد، مطابق نظر استرنبرگ این عقاید به کندی پرورش می‌یابند و به کندی از بین می‌روند.

- اشتیاق در نفرت؛ عصبانیت/ترس (در پاسخ به تهدید): تبلیغات می‌تواند افراد موردنظر را بعنوان تهدید حتمی برای جامعه مورد تأیید و فردی که باید به خاطر این تهدید بترسد، ترسیم کند. به این معنی که مطابق عقیده استرنبرگ این عقیده به سرعت افزایش می‌یابد و به سرعت فروکش می‌کند.

- تعهدات تصمیم‌گیری در تنفر؛ تنزل- تقلیل از طریق اهانت: فرد متنفر احتمالاً از جانب فرد یا گروه موردنظر احساس حقارت می‌کند و طرف مقابل را کمتر انسان و یا حتی پست‌تر از انسان می‌پندارد و از این‌رو علاوه بر متفاوت و یا غیرقابل مقایسه بودن او را مستحق تحقیر می‌انگارد.

کسانی که تنفر ایجاد می‌کنند قصد دارند فرآیندهای تفکر اجتماع برتر در گروه را تغییر دهند. بنابراین، اعضای آن گروه یا گروه‌های موردنظر یعنی خارج گروه را در مسیری بی‌ارزش تصور خواهند کرد.

- رهایی از تعهد اخلاقی و بیطرفی: روانشناس، آلبرت بندورا، سال‌ها بحث می‌کرد که "خودمجازاتی در تنظیم رفتار غیرانسانی نقش دارد". (باندورا، ۲۰۰۴: ۱۲۱). با اینحال او خاطر نشان می‌کند که این خودمجازاتی می‌تواند بطور انتخابی و به منظور تسهیل رفتارهایی که در هر صورت استانداردهای اخلاقی فردی را بر هم می‌زند، بکار گرفته شود و یا مورد استفاده قرار نگیرد. او این فرآیند از میان بردن موانع را بعنوان محرومیت اخلاقی توصیف می‌کند که می‌تواند از طریق فرآیندهای مختلفی عمل کند؛ از جمله: توجیه اخلاقی، پاکسازی زبان، انکار حس فردی با فرافکنی یا جابجایی مسئولیت، نادیده گرفتن یا کم انگاشتن تأثیرات آسیب‌زننده افعال شخص، مقصر دانستن قربانیان و غیرانسان دانستن آنها. فرآیندهای رهایی از تعهد که بندورا

<sup>1</sup> Albert Bandura



توصیف می‌کند معمولاً در سخنرانی تروریستی دیده می‌شوند. در مقابل استعانت از اخلاقیات در شرح افراط-گرایی خشونت‌آمیز انگیخته شده مذهبی می‌تواند تا حدی آزار دهنده باشد. برای برخی از فعالان خشن واضح نیست که آیا حس اخلاقی آنها از میان رفته است و یا شاید تغییر کرده باشد.

در سنت جامعه‌شناختی، دیوید ماتزا و گرشام سایکس، جرم‌شناس، ایده مشابهی را ارائه دادند که آن را با توجه به در نظر گرفتن کنش مجرمانه عمومی، نظریه خنثی‌سازی نامیدند. آنها اظهار کردند که بیشتر افرادی که مرتکب جرم می‌شوند، نسبت به محکومیت‌های اجتماعی در مقابل رفتار غیرقانونی آگاه هستند و به آن پاسخ می‌دهند. مجرمان، به هدف منطقی جلوه دادن و توجیه رفتار خود، از تکنیک‌های شناختی ویژه‌ای استفاده می‌کنند. در نتیجه، آنچه را که روانشناسان اجتماعی "ناهماهنگی شناختی" می‌نامند، بی-اعتبار می‌کنند. پنج تکنیک خنثی‌سازی عمده که ماتزا و سایکس توصیف می‌کنند بدین شرح می‌باشند: انکار کردن مسئولیت، انکار کردن آسیب، انکار کردن جرم، محکوم کردن افراد صاحب قدرت و خواهان قدرت بیشتر. بسیاری از این سازوکارها با سازوکارهای نظریه "رهایی از تعهد اخلاقی" بندورا بسیار شباهت دارد. مسلماً این فرآیندهای رهایی از تعهد یا خنثی‌سازی است که به بهترین شیوه افراط‌گرایان بیزار که درگیر خشونت نمی‌شوند را از آنهایی که اقدام به خشونت می‌کنند جدا می‌سازد (بروم، ۲۰۰۳: ۱۰-۷).

به صورت بالقوه فهم تفاوت میان افراط‌گرایان خشونت‌آمیز، طالبان کاهش خشونت و آمران به آن بسیار مهم ۷۱ است. در حالیکه طالبان کاهش خشونت، مثل توجیهات عقلانی و عذرها، ممکن است رفتارهایی را که شخص می‌داند خطاست توجیه کنند، زمانی که افراط‌گرایان خشونت‌آمیز به حکمی مبنی بر اعمال خشونت پایبند باشند، معیار اخلاقی می‌تواند تغییر کند. در ازای توجیه خویش و دیگران در خصوص چرایی لزوم ارتکاب خشونت، زمانی که اصولاً انجام چنین کاری خطاست، ممکن است آنان تلاش کنند تا اینکه چرا نباید از امر به ارتکاب خشونت پیروی کرد را، علیرغم باورشان به حکم یا منبع قدرت آن، توجیه کنند. استدلال‌های عقلانی و توجیهات اغلب با کنش‌های خاصی مرتبط هستند و ممکن است در طول زمان تغییر کنند، اما احکام اخلاقی بطور خاص آنهایی که از یک منبع الهی قدرت نشأت می‌گیرند- بسیار کلی‌تر هستند و بطور کلی عمیقاً منعکس‌کننده ارزش‌ها و عقاید اصلی هستند، که بسیار سخت تغییر می‌کنند.

## نتیجه‌گیری

بررسی پیشین مفاهیم اولیه RVE، شامل واژگان "بنیادگرایی" و "بنیادگرا"، شکل‌گیری RVE بعنوان یک مسیر و نه یک واقعه را ارزیابی کرده و کاربرد محتمل نظریات علوم اجتماعی برای فهم فرآیند RVE و سازوکارهای شناختی-اجتماعی نهفته که می‌تواند اقدامات خشونت‌آمیز را تسهیل کند، را کشف کردیم. بنیادگرایی- فرآیند پیشرفت عقاید و ایدئولوژی افراطی- مستلزم متمایز دانسته شدن از مسیرهای عمل و فرآیند درگیر شدن در فعالیت‌های تروریستی یا افراط‌گرایی خشونت‌آمیز می‌باشد. آرمان و عمل گاهی، ولی نه همیشه، مرتبط هستند. بیشتر افرادی که عقاید بنیادی و توجیهات اعمال خشونت‌آمیز را می‌پروراند، خود در عملیات تروریستی شرکت نمی‌کنند- به جزء تعدادی از تروریست‌های معروف- حتی تعداد زیادی از افرادی که بیرق جهادی ستیزه‌جو را حمل می‌کنند- بطور خاص دین‌دار نبوده و تنها درک کمی از ایدئولوژی مذهبی بنیادی که ادعای نمایندگی آن را دارند، را دارا هستند. درک بنیادگرایی منجر شده به افراط‌گرایی خشونت‌آمیز، چیزی بیش از فهم مذهب یا اصول مذهبی را نیاز دارد. هدف این پژوهش خلاصه کردن ماهیت چیزی است که به فرآیند بنیادگرایی شهرت دارد، و شاید از همه مهمتر پیشنهاد این مسأله که طرح‌ریزی کردن براساس نظریه‌های علمی-اجتماعی می‌تواند به محقق کمک کند تا پرسش‌های متمرکزتر و بهتری در مورد RVE مطرح کنند.

۷۲

نظریه جنبش اجتماعی نشان داده است که چطور ایدئولوژی‌ها می‌توانند حیات خود را گسترش داده تا حدی که فراتر از سرحدات گروهی خاص رود. این پژوهش، همچنین کمک کرده تا بر اهمیت فرآیند و نه تنها تغییر تأکید شود، از جمله تمایزات انتقادی که می‌توانند میان فرآیندهای نهفته ورود فرد به جنبش و کسانی که طبیعت و سطح مشارکت را مدیریت می‌کنند. روانشناسی اجتماعی مطالعه رفتار انسانی را فراتر از پیش-فرض ویژگی‌های فردی برده تا بر قدرت موقعیت‌ها و روابط اجتماعی، تأثیر و تعارض در سطوح اجتماعی تأکید کند. در آخر، نظریه تغییر این مفاهیم را به هم پیوند می‌دهد تا بر اهمیت یکپارچه‌سازی- به جای دوقطبی ساختن- موقعیت‌های مهیا و عوامل موقعیتی در علل فهم افراط‌گرایی اشاره کند.

هیچکدام از نظریه‌هایی که در اینجا مورد بحث قرار گرفت، پاسخ‌های ساده‌ای ارائه ندادند. هیچ نظریه واحدی نمی‌تواند همه گونه‌های بنیادگرایی خشونت‌آمیز را شرح دهد. اما دستیابی به وضوح در تعریف مفاهیم آن و بطور مناسب استفاده کردن از راهنمایی ده‌ها سال پژوهش و نظریه علمی- اجتماعی می‌تواند به مختصر نمودن مجدد ساختار مسأله کمک کند و چارچوبی به منظور حرکت رو به جلو ارائه دهد. قسمت دوم این خلاصه، مدل‌های اخیر (بعد از ۹/۱۱) از فرآیند بنیادگرایی و مطالعات تجربی اخیر RVE را مرور خواهد کرد.

## فهرست منابع

- 1- Albert, Bandura (2004). The origins and consequences of moral disengagement: A social learning perspective, in F. M. Moghaddam and A. J. Marsella, Understanding Terrorism: Psychosocial Roots, consequences, and interventions (Washington, American Psychological Association).
- 2- Allport, G. W (1954). The historical background of social psychology, in G. Lindzey and E. Aronson, Handbook of social psychology, New York: Random House.
- 3- Atran, S (2010). Pathways to and from Violent Extremism: The Case for Science-Based Field Research, Statement before the Senate Armed Services Subcommittee on Emerging Threats & Capabilities.
- 4- Bainbridge, W. S (1992). The sociology of conversion, in H. N. Malony and S. Southard (eds.), Handbook of religious conversion (Birmingham, AL: Religious Education Press).
- 5- Bert, Klandermans and Dirk, Oegema (1987). Potentials, Networks, Motivations and Barriers: Steps Towards Participation in Social Movements, American Sociological Review 52.
- 6- Brady, Schlozman, and S, Verba (1999). Prospecting for participants: Rational expectations and the recruitment of political activists," American Political Science Review 93.
- 7- Bokhari, L and others (2006). Paths to Global Jihad: Radicalisation and Recruitment to Terror Networks, FFI Seminar hosted by the Norwegian Defense Research Establishment (Kjeller, Norway).
- 8- Borum, M (2004). Psychology of Terrorism, Tampa, FL: University of South Florida.
- 9- Borum, M (2003). Understanding the terrorist mindset, FBI Law Enforcement Bulletin 72.
- 10- Crossett, C and J. Spitaletta (2010). Radicalization: Relevant psychological and sociological concepts, Ft. Meade, MD: U.S. Army Asymmetric Warfare Group.
- 11- Dalgaard, Nielsen (2008). Studying Violent Radicalization in Europe II: The Potential Contribution of Socio-Psychological and Psychological Approaches, Danish Institute for International Studies (DIIS).
- 12- Davis, Hanson (2002). Al Qaedaism, National Review Online, available at: <http://old.nationalreview.com>.
- 13- Dawson, L (2010). The Study of New Religious Movements and the Radicalization of Home-Grown Terrorists: Opening a Dialogue, Terrorism and Political Violence.
- 14- Gunning, J (2009). Social movement theory and the study of terrorism, in R. Jackson, M. B. Smyth, & J. Gunning (eds.) Critical terrorism studies: A new research agenda (New York: Routledge).

- 15- Habeck, M (2005). *Knowing the enemy: Jihadist ideology and the war on terror* (New Haven, CT: Yale University Press).
- 16- Hopkins, N and V, Kahani-Hopkins (2009), *Reconceptualizing 'extremism' and 'moderation': From categories of analysis to categories of practice in the construction of collective identity,*" *British Journal of Social Psychology*.
- 17- Horgan, M (2008). *From profiles to pathways and roots to routes: Perspectives from psychology on radicalization into terrorism,* *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*.
- 18- Jordan, J and L. Boix (2004). *Al-Qaeda and Western Islam," Terrorism and Political Violence* 16.
- 19- Kuhle, Lene and Lasse Lindekilde (2010). *Radicalization among Young Muslims in Aarhus,* Centre for Studies in Islamism and Radicalisation (CIR), Department of Political Science, Aarhus University.
- 20- Kilbourne, B and J, Richardson (1989). *Paradigm conflict, types of conversion, and conversion theories,* *Sociological Analysis*.
- 21- Kurt, Lewin (1951). *Field theory in social science; selected theoretical papers* (New York: Harper & Row).
- 22- Lofland, J and R, Stark (1965). "Becoming a world saver: A theory of conversion to a deviant perspective," *American Sociological Review*.
- 23- Mazer, Githens and R Lambert (2010). *Why Conventional Wisdom on Radicalization Fails: The Persistence of a Failed Discourse,* *International Affairs*.
- 24- McAdam, D (1986). *Recruitment of high-risk activism: The case of Freedom Summer,* *American Journal of Sociology* 82.
- 25- McCauley, C and S, Moskalenko (2008). *Mechanisms of political radicalization: Pathways toward terrorism,* *Terrorism and Political Violence*.
- 26- McCormick, G (2003). *Terrorist Decision Making,* *Annual Review of Political Science* 6.
- 27- McCauley, C and M, Segal (1987). *Social psychology of terrorist groups,* in C. Hendrick (ed.), *Group processes and intergroup relations: Review of personality and social psychology* (Newbury Park: Sage).
- 28- Neuman, P (2010). *Prisons and Terrorism Radicalisation and De-radicalisation in 15 Countries,* A policy report published by the International Centre for the Study of Radicalisation and Political Violence (ICSR).
- 29- Payne, K (2009). *Winning the battle of ideas: Propaganda, ideology, and terror,* *Studies in Conflict & Terrorism* 32.
- 30- PET (2009). *Radikalisering og terror,* Center for Terroranalyse (Denmark), available at: [http://www.pet.dk/upload/radikalisering\\_og\\_terror.pdf](http://www.pet.dk/upload/radikalisering_og_terror.pdf).
- 31- Quintan, Wiktorowicz (2005). *Radical Islam rising: Muslim extremism in the West* (Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers).

- 32- Rambo, L (1993). *Understanding religious conversions* (New Haven, CT: Yale University).
- 33- Robert, Spencer (2008). *Stealth Jihad: An Interview with Robert Spencer*, Right Wing News (Interview), available at: <http://tinyurl.com>.
- 34- Sedgwick, M (2010). *The concept of radicalization as a source of confusion, Terrorism and Political Violence*.
- 35- Sherry, Cable and others (1988). *Differential Paths to Political Activism: Comparisons of Four Mobilization Processes after the Three Mile Island Accident, Social Forces*.
- 36- Sternberg, R (2003). *A Duplex Theory of Hate: Development and Application to Terrorism, Massacres, and Genocide, Review of General Psychology*.
- 37- Stark, R (1965). *Psychopathology and Religious Commitment, Review of Religious Research* 12.
- 38- Stevens, T and P, Neuman (2009). *Countering Online Radicalisation: A Strategy for Action, International Centre for the Study of Radicalisation and Political Violence (ICSR)*.
- 39- Taylor, M and Horgan, J (2006). *A Conceptual Framework for Understanding Psychological Process in the Development of the Terrorist, Terrorism and Political Violence*.
- 40- Veldhuis, T and J, Staun (2009). *Islamist Radicalisation: A Root Cause Model (The Hague: Netherlands Institute of International Relations Clingendael)*.
- 41- Venhaus, John (2010). *Why Youth Join Al-Qaeda, United States Institute of Peace*, available at: <http://www.usip.org/publications/why-youth-join-al-qaeda>
- 42- Walter, Laqueur (2003). *End to War: Terrorism in the Twenty-First Century* (New York: Continuum).
- 43- Wilner, A and J, Dubouloz (2010). *Homegrown terrorism and transformative learning: an interdisciplinary approach to understanding radicalization, Global Change, Peace & Security (formerly Pacifica Review: Peace, Security & Global Change)*.
- 44- Wright, S (2007). *The dynamics of movement membership: Joining and leaving new religious movements*, in D. G. Bromley (ed.), *Teaching new religious movements* (Oxford: Oxford University Press).
- 45- Zald, J and J, McCarthy (1987). *Social movements in an organizational society* (New Brunswick, NJ: Transaction Books).